**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

جلسه ششم، سه‌شنبه، ۲۱ فروردین ۱۴۰۳

29 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحثی که ما داشتیم این بود که روایات فقهی ما ناظر به روایات عامه، فقه عامه و فضای صدور هست. عرض کردیم. عرض کردیم دو مرحله بحث در اینجا وجود دارد، یک مرحله بحث سر این هست که تأثیر توجه به فقه عامه در فهم روایات فقهی، این یک نکته که خب در این بحث می‌کردیم. به تناسب یک موردی را مثال زدیم، موردی را بحث کردیم در مورد تأثیرش و آن خمس در ارضی که ذمی از مسلمان خریده باشد. اینجا یکی دو تا نکتۀ اصولی اینجا هست من حیفم می‌آید این نکات را بحث نکنم و ولو اشارۀ اجمالی ازش عبور کنم، آن این است که عرض کردم اوّلین کسی که با اشکال مرحوم صاحب معالم جدی برخورد کرده و زمینۀ پاسخگویی به این اشکال را فراهم کرده آقا جمال خوانساری است. آقا جمال خوانساری در حاشیۀ در شرح لمعه مطلب صاحب معالم را می‌آورد ولی آن را نمی‌پذیرد، استدلالاتی می‌کند، نکتۀ اصلی استدلالات این است که این روایت ابو عبیدۀ حذاء اطلاق دارد، و چون اطلاق دارد نباید اینجور معنا کرد. این مطلب اطلاق داشتن این روایت تکرار شده در کلمات آقایان بعدی و مرحوم وحید بهبهانی و صاحب جواهر و دیگران، عمدۀ نکته‌ای که در مورد این روایت رویش تکیه کردند برای تثبیت کلام مشهور اطلاق روایت است. در حالی که مطلب اصلی این است که اطلاق در صورتی شکل می‌گیرد که قرائن حالیه‌ای بر خلافش نباشد. مثلا اصل اطلاق و ظهور متوقف بر عدم وجود قرائن حالیه است، صحبت این است که فقه عامه و اقوالی که عامه دارند و فقهای عامه دارند به منزلۀ قرینۀ حالیه مانع انعقاد اطلاق می‌شود. حرف اصلی این است، بنابراین اینکه اطلاق دارد این اطلاق بدون توجه به آن قرینۀ حالیه هست، بنابراین این مقدار بیانی که در کلمات آقایان هست مطلب تمام نیست، علت اصلی‌اش این است که اصلا به آن معنا مراجعۀ به آن فضا نکرده اینها آقای بروجردی یک نکته‌ای که رویش تأکید می‌کند همین ما باید آن فضا را خوب بشناسیم، تأکید آقای بروجردی در شناخت فضای صدور است و عرض کردم البته فضای صدور در مثلا همین مسئله آقای بروجردی عقیده‌شان این نیست که نتیجه‌اش این بشود که این روایت را آنجور معنا کرد، ولی به هر حال باید به این مطلب توجه بشود، این یک نکته.

مرحوم صاحب معالم اینجا بحث را که طرح کرده اینجوری تعبیر می‌کند که با توجه به فتوای عامه آدم معلوم هست که این روایت ناظر به آن فتواست یا من المحتمل کأنّ اگر احتمال هم داشته باشد که این روایت ناظر به آن فتوا باشد دیگر کأنّ اطلاق شکل نمی‌گیرد. مرحوم حاج آقا رضا همدانی اینجا روی همین کلمۀ من المحتمل‌اش توقف کرده، ایشان می‌گوید که اگر معلوم باشد که در زمان امام باقر علیه السلام این فتوا فتوای مشهوری بوده ما مطلب را می‌پذیریم همینجور هست که شما می‌گویید دیگر نمی‌شود به اطلاق روایت، اطلاق روایت شکل نمی‌گیرد ولی ثابت نیست، چون ثابت نیست القول باطلاق، یعنی باطلاق روایت اخذ کردن اولیٰ هست و مطابق احتیاط الآن تعبیرش. ما با توجه به آن قرائن و شواهد و امثال اینها که مطرح می‌کردیم و مجموعۀ اینها به نظر می‌رسد که نه اطمینان‌بخش هست که این مطلب در زمان صدور بوده این فتوا بوده آن فضا، خود آن فتوا هم نباشد لا اقل مسئله‌اش در آن زمان یک مسئلۀ مورد ابتلایی بوده و مشابهاتش مورد اختلاف بوده و این ناظر به همان مسئلۀ مورد ابتلا هست که در آن زمان بوده که این بحث‌هایش گذشت. ولی من نکته‌ای را که می‌خواهم بگویم این اختلافی که بین صاحب معالم هست و مرحوم حاج آقا رضا در اینکه صاحب معالم احتمال را هم مضر می‌داند ولی مرحوم حاج آقا رضا همدانی احتمال را مضر نمی‌داند. این یک بحثی هست مرحوم شهید صدر اینجا دنبال کرده، ایشان می‌فرماید که حالا یک نکته‌ای قبل از آن بگویم، ما در واقع می‌خواهیم بگوییم فقه عامه به منزلۀ قرائن حالیۀ متصلۀ به کلام است، مانع انعقاد ظهور می‌شود نه قرائن منفصله، یعنی آن فضای حاکم باعث می‌شود که ظهورات کلام را به نوع خاصی انعقاد ببخشد، در بعضی کلمات دیدم این را به عنوان فقه عامه و اینها را به عنوان قرینۀ منفصله تعبیر می‌کنند، نه بحث این هست که اینها قرائن متصله است، البته قرائن حالیه است نه مقالیه. حالا این را من توضیحی همین را می‌خواهم بدهم. شهید صدر اینجا یک بحثی دارند که اگر ما احتمال بدهیم که یک قرینه‌ای متصل به کلام بوده باشد، این احتمال را، ایشان می‌فرماید که این قرینۀ متصله اگر مقالیه باشد ظهور حال راوی این هست که هر چیزی که دخالت در کلام دارد نقل می‌کند. همچنین قرائن حالیۀ خاصه باشد، فرض کن امام علیه السلام موقعی که این کلام را فرمودند مثلا دست گذاشتند روی دهنشان با حرکات دستشان اشاره‌ای کردند که این حرکات دست جزء مکمل دلالت بوده و دخالت داشته در دخالت کلام. هست در بعضی روایت ما دارد که امام علیه السلام مثلا یک چیزهایی که هست آن زمان‌ها به اصطلاح حساب العقود، اعداد را انگشتان دست نشان می‌دادند. نمی‌دانم یک چه شکلی است، دو چه شکلی است، بلد نیستم، حساب الانامل، عقد الانامل. در بعضی روایات هست می‌گوید امام علیه السلام کلمۀ ۹۰ را با انگشتان دستش نشان داد، و عقد علی تسعین، احتمالا اصلا این شصتی که اینجا هست ممکن است به خاطر این بوده که ۶۰ بوده با این کلمۀ ۶۰ را نشان می‌دادند. انگشتان دست خودشان عقود الانامل یک حساب خاصی بوده که نحوۀ محاسبه‌اش چجوری بوده. نمی‌دانم حالا آن در روایات ما اشاره هست

**شاگرد:** حساب جمل هم همین است؟

**استاد:** نه حساب جمل ربطی به این ندارد، حساب جمل حرکتی نیست. حساب جمل الفباست دیگر، ابجد هوز حطی حساب جمل آن است، آن ربطی به حساب عقود الانامل ندارد.

**شاگرد:** به حساب جمل نیست

**استاد:** آها آن شاید مراد همین عقود انامل، حالا حساب جمل، می‌گوید در آن روایتش اشاره به عقد الانامل دارد، می‌گوید حضرت با عقد الانامل آن که می‌گویید ان ابوطالب اسلم چی و اینها، می‌گوید امام علیه السلام با عقود، حالا آنها چی چی است آن روایت سختی است، خیلی هم دشوار است آن روایت فهمش. مرحوم شعرانی در حاشیه‌اش توضیحاتی در مورد آن روایت داده و عقد انامل، یک چیزهایی بوده من بلد نیستم. حالا یک سری حرکات و چیزهای صوتی نیست، یعنی مربوط به کلام نیست ولی قرائن حالیه‌ای است که دخالت دارد در شکل‌گیری ظهور کلام و کلام ما را چیز می‌کند. ما الآن اینجوری اینجوری کردن، حضرت

**شاگرد:** حضرت در روایت دارد خاف بعد اینجوری

**استاد:** این شکلی کرد می‌گوید و اشار الی بطنه، در آن روایت می‌گوید حضرت ولی عصر چرا ظهور نمی‌کند و اشار الی بطنه می‌گوید در آن روایت. این اشارات و امثال اینها اشارات خاصه است. این اشارات اگر راوی نقل نکند یعنی یک همچین اشارۀ مفهم معنا و مقیم ظهور کلام نبوده ولی بحث اینها نیست. بحث ظهورات عامه‌ای هست که این ظهورات دخالت دارد ولی عرف متعارف اصلا توجه به این ندارد که این ظهورات دخالت دارد و چه بسا زمانه اینها را تغییر بدهد، مشکل قضیه این است که دخالت اینها، بعضی چیزها هست که دخالت دارد ولی خود راوی هم نمی‌فهمد اگر هم بفهمد دخالت دارد اینکه این بتواند تغییر کند امثال اینها را توجه ندارد. روی همین جهت سکوت راوی شهادت سلبیه نیست. مرحوم شهید صدر می‌فرمایند اینجا ما نمی‌توانیم به ظهور کلام اخذ کنیم و این یک چیزی هست که در اصول ایشان مطرح هست و بعضی از اساتید معاصر هم پیروی کردند. من تصور می‌کنم این به این گستردگی اگر بخواهد بگوید سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، آدم هر جا که گیر کند بگوید شاید یک قرینه‌ای بوده، یک قرینۀ حالیۀ عامه‌ای بوده و به ما نرسیده، امثال اینها، این شکلی اینجوری که ظاهر کلام شهید صدر و احیانا بعضی از اساتیدی که من دیدم هیچ قرینه‌ای ذکر نمی‌کردند همین به عنوان اینکه احتمال دارد که اینجا یک قرینه‌ای وجود داشته باشد یعنی اطلاق را به اعتماد به آن بوده همین از روایاتی که ظاهرش یک معنایی هست رفع ید می‌کردند. نه این مقدار به نظر می‌رسد که بر خلاف بنای عقلاست، بنای عقلا یک اصالت ثباتی ما داریم آن چیزی که الآن ظهور دارد ظهور زمان معصوم هم به همین شکل بوده و این اصالة الثبات در این مقدارها، ولی در خصوص ما نحن فیه، در این مثالی که زدم جایی که یک قرائنی مثلا وجود دارد، مثلا ما نمی‌دانیم که اگر چون در ما نحن فیه ما عرض کردیم که یکی از مشکلاتی که وجود داشت این بود که عمدۀ این بحث زمان امام صادق هست، ما می‌گفتیم این احتمال دارد که روایت ابو عبیدۀ حذاء نقل شیخ مفید درست باشد، زمان امام صادق باشد نه زمان امام باقر که مرحوم شیخ طوسی و مرحوم شیخ صدوق نقل کردند، این شکلی. این جاهایی که این مدلی هست، یعنی یک قرینه‌ای وجود دارد که آن قرینه امکان دارد که مثلا زمان آن قرینه را ما نمی‌دانیم که آیا متصل به این کلام هست یا متصل به این کلام نیست و قرائن اینجور چیزها، یا مثلا این نکته‌ای که حاج آقا می‌فرمودند که مثلا مالک فتوای مالک حالا آن اشکالات اشتباهی که در فتوای مالک شده را بگذارید کنار، ایشان می‌گفتند که مالک ولو زمان امام صادق بوده ولی اینجور نیست که این فتواها یک دفعه در آمده باشد اینها ریشه‌های تاریخی دارند و این ریشه‌ها از قبل بوده و امثال اینها. من تصور می‌کنم این چیزهایی که احتمال عقلایی قابل توجه دارد بر اینکه این در زمان صدور وجود داشته باشد اینها مشکل هست یعنی آن بنای عقلایی هست که، بنای عقلا در اینجور چیزهایی که به این شکل وجود داشته باشد که یک ما یصح الاعتماد علیه‌ای هست که نمی‌دانیم این ما یصح الاعتماد در زمان صدور بوده یا نه قرائنی هم اقتضاء می‌کند، طبق قضیه هم اقتضا می‌کند که در زمان صدور این وجود داشته باشد و اینها. اینکه بگوییم عقلاءً اینجور احتمالات را منفی می‌دانند و امثال اینها، این به نظرم مشکل هست. و این است که تصور می‌کنم که حرف صاحب معالم اینجا درست‌تر باشد که احتمال اینکه این روایت ناظر به فتوای عامه باشد این احتمال مانع، در ما نحن فیه نه به طور کلی، در ما نحن فیه مانع اطلاق روایات ابو عبیدۀ حذا و معنا کردنش طبق آن چیز مشهور باشد. البته اینها همه روی این مبانی بود که این آقایان یک مقدار تتبع در کلمات عامه نکردند، تتبع‌شان کافی نبوده و الا اگر کسی اقوال عامه و آن فضای آن عامه را تتبع کند آنجوری که ما از آقای مدرسی طباطبایی نقل کردیم و کسی هم مراجعه کند به کتاب‌های خراجیه آن موقع نمی‌دانم خراج ابویوسف خراج یحیی بن آدم مطمئن می‌شود که فضا همین فضایی هست که این روایات را به او منصرف می‌کند. البته ما یک جور خاصی معنا می‌کردیم ولی علی ای تقدیر صورت مسئله به نظر می‌رسد که این بحثی که اینجا مطرح هست خمس مراد زکات مضاعف هست حالا هر جور زکات مضاعف را معنا کنیم تفاوت نمی‌کند، به نظر می‌رسد که مطلب همینجور هست که صاحب معالم مطرح کرده و مطلبش درست است، خب این بحث تمام.

مرحلۀ دوم بحثی که ما اینجا داریم، مرحلۀ، حالا این نکته را باز هم تأکید رویش می‌کنم زمان‌های قدیم علما کتاب‌های عامه در اختیار نداشتند، الآن که کامپیوتر آمده و کتاب‌های عامه در اختیار هست این ضرورت دارد که تا می‌شود تتبع را انسان انجام بدهد، خدا سلامت کند یکی از رفقای ما می‌گفت اجتهاد استفراغ وسع است اینکه انسان توان و قدرت، اینکه وسع متفاوت، زمان قدیم یک مقدار بوده الآن مصداقش بیشتر شده. یعنی من گاهی نگاه می‌کردم خدا رحمت کند مرحوم شفتی را، حاج آقا به ما یک نقل اقوال علما را کرده بود یک کتابی بود یک روز به من نشان دادند که ببین چقدر گسترده نقل اقوال می‌کند آدم حیرت می‌کند که چقدر زحمت کشیده در نقل اقوال، واقعا زحمت کشیده بود مرحوم سید شفتی، چقدر تمام فقه را شخم زده بود برای یک مبحثی بود که اقوال امثال اینها را در بیاورد. الآن ما با چیزهای کامپیوتر و روش‌های دیجیتالی به طور کلی در زمان بسیار کمتری خیلی بیشتر از آن مواردی که این آقایان بتوانند مطالب در بیاورند می‌توانیم مطلب در بیاوریم. آن را نباید دیگر کم گذاشت تا می‌شود هم یاد بگیریم که چجوری تتبع کنیم، استخراج اطلاعات کنیم تازه البته اوّل کار است، یعنی بعد از اینکه این اطلاعات را آوردیم نحوۀ کنار هم، چون الآن یکی از مشکلاتی که احیانا بعضی از روشنفکرهای ما احیانا یا بعضی از جوان‌های ما دارند خیال می‌کنند چهار تا اطلاعات به دست آوردند دیگر مطلب تمام شد، تازه آن اوّل این است که چجوری از این اطلاعات بهره‌مند بشویم، این اطلاعات چجوری بفهمیم، خیلی آن فقه را دشوارتر کرده به دلیل اطلاعات زیادی که ما داریم این اطلاعات جمع و جور کردن و کنار هم چیدنش به این راحتی نیست.

مرحلۀ دوم بحث بحث این بود که مرحوم آقای بروجردی فرمودند اگر عامه اتفاق نظر داشته باشند بر یک فتوایی از ائمۀ معصومین ردعی نیامده باشد این به منزلۀ امضاء فتوای آنهاست. خب این را حاج آقا از آقای بروجردی نقل می‌کند. من تا جایی که تتبع کردم مثال‌های زیادی در این قسمت دوم در کلمات آقای بروجردی پیدا نکردم البته من جست‌وجوهایم را براساس یک سری کامپیوتری و یک سری واژه‌های خاصی بوده احتمال دارد در جاهای دیگر آدم بگردد پیدا کند. من تنها یک جا این مطلب را پیدا کردم در البحر الظاهر، صفحۀ ۲۹۵ ایشان یک بحثی دارد در مورد صید لهوی، ایشان می‌گوید صید لهوی زمان‌های قدیم خیلی معروف بوده، صید می‌کردند، حالا بحث آن خصوص فقه عامه هم نیست، بحث این است که به خصوص می‌گوید ثروتمندها و مطرفین صید می‌کردند و امثال اینها، هیچ روایتی ما نداریم که صید لهوی را حرام دانسته باشد چون یک بحثی هست در بحث صلاة مسافر اینکه کسی که برای لهو صید می‌کند آیا این به عنوان چون سفر حرام است نمازش تمام است یا نه خودش عنوان مستقل، آقای بروجردی می‌خواهند استظهار کنند خود این عنوان مستقل است، موضوعیت دارد، یعنی سفر لهوی باعث می‌شود که نماز دیگر شکسته نشود نه اینکه به دلیل اینکه سفر محرم است و داخل در سفر معصیت و اینهاست. آنجا بحث صغروی اینکه آیا این سفر معصیت هست و نیست و اینجوری در بدل الظاهر صفحۀ ۲۹۵ با این مطلب که ائمه این یک امر مشهوری بوده ائمه هیچ ردع نکردند این پیداست که حرمت ندارد. این شبیه همین مطلبی هست که حاج آقا می‌فرمایند. مرحوم آقای داماد چند جا بحث اصلی را ایشان به همین استدلال کردند و این استدلال را، شاید استفاده از این قاعده در کلام آقای داماد بیشتر از کلام آقای بروجردی باشد. حاج آقا یک موقعی این مطلب از آقای داماد نقل می‌کردند از ایشان پرسیدم آقای داماد خودشان این مطلب را می‌فرمودند یا نه آن را از آقای بروجردی نقل می‌کردند، گفتند نه از آقای بروجردی هم نقل می‌کردند، خودشان ولو روی این مطلب تأکید داشتند ولی از آقای بروجردی هم نقل می‌کردند. این بحث بحث خیلی مهمی است.

**شاگرد:** حتی امور تعبدی سکوت امام دال بر امضا می‌شود؟

**استاد:** بله. حالا این بحث اصل صورت مسئله است. یک صورت مسئله یک بحث مفصلی دارد که من حالا بعضی از مقدماتش را امروز شروع می‌کنم اگر حالا یک زمانی مجالی شد نکاتی که در مورد این بحث هست ان قلت و قلت‌هایی هست، اشکالاتی که به این بحث هست را مطرح می‌کنیم و در موردش صحبت می‌کنیم. ما اینجا چند تا مقدمه در این بحث باید پیروی بشود، یکی اینکه امام علیه السلام وظیفه دارد بیان احکام حلال و حرام را بکند، وظیفۀ امام بیان احکام حلال و حرام است، این مقدمۀ اوّل. این مقدمه اوّلا امری است عقلی، تکلیف اگر وجود داشته باشد شارع مقدس باید آن تکلیف را تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است عقلا، تأخیر بیان از وقت حاجت عقلا قبیح است و این قاعده‌ای هست که در اصول هم مکرر وارد شده. از یک طرف فرض این است که این حکم را شارع، این حکم تکلیف به این حلال و حرام انسان دارد خب خداوند باید بیان کرده باشد و اصلا یکی از امور مهم برای اینکه چرا خداوند پیغمبر می‌فرسته، امام را به امامت نصب می‌کند همین است، مرحوم خواجۀ طوسی در تجرید العقلائد در بحث امامت می‌گوید الامامة لطف لولا نقض غرض پیش می‌آید الآن عبارت‌ها را مجبورم همۀ اینها را حفظی چیز کنم، همه‌اش را یادداشت کرده بودم. ایشان در بحث قاعدۀ لطف چیزهای مختلف دارد این لطف مقرب، لطف محصل آنهایش را نمی‌خواهم وارد بحث‌های قاعدۀ لطف که آیا، ولی یک نکته‌ای که وجود دارد اگر یک امری به نقض غرض بینجامد این قبیح است. بحث این هست تکلیف مکلفین داشته باشند از آن طرف برای تکلیف بیانی نیاید این قبیح است، ظاهرا این آیه «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» در آیۀ قرآن هم اشاره به همین هست، از یک طرف افراد موظف هستند در مسیر هدایت گام بردارند از یک طرف اگر خدا هدایت نکند. بحث بیان احکام یکی از مصادیق للهدی است، مرحوم آشیخ محمد حسن مظفر در دلائل الصدق یک سری آیاتی را که دال بر ضرورت امامت بحث می‌کند یکی از آنهایش «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» را اسم می‌آورد. آیات دیگری را هم «وَ عَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبيلِ» و چیزهای مختلف استدلال را می‌کند، حالا من روشن‌ترینش را «إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدى» هست آن را حالا اینجا ذکر می‌کنم، این یک نکته. اوّلاً عقلا مطلب اینجوری است. ثانیا عرض کردم آیات قرآن هم در این مطلب دلالت می‌کند. ظهورات متعددی بر این مطلب هست که اصلا فلسفۀ امامت همین هست و مثلا در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۲ روایت‌های خیلی زیادی هست که من حالا یکی دو تایش را یادداشت کردم، فراوان است روایت یکی دو تا هم نیست، روایتی که یک مقداری از جهت دلالت، دلالت‌های بهتری داشت آنها را یادداشت کردم و الا اصل مضمون مکرر هست. در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۸ دارد، می‌گوید فی صحیحة «إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَ فِيهَا إِمَامٌ كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئاً رَدَّهُمْ وَ إِنْ نَقَصُوا شَيْئاً أَتَمَّهُ لَهُمْ.»

امام فلسفۀ اینکه حتما باید امام باشد این است که کم و زیادهایی که مردم در دین خدا انجام می‌دهند آنها را اصلاح کند.

روایت «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعَرِّفُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.»

آیۀ قرآن که می‌گوید شما را شهدا علی خلقه قرار داده خداوند این آیه در روایت می‌گوید این شهدا ما هستیم این یک بابی هست در کافی قبل از آن هم در بصائر الدرجات وارد شده در کافی جلد ۱، صفحۀ ۱۹۰، «بَابٌ فِي أَنَّ الْأَئِمَّةَ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى خَلْقِهِ».

بصائر الدرجات، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۸، چاپ آقای معلم. همان چاپ قدیمی‌اش هم یادداشت کرده بودم.

یک بابی دارد باب ان الائمة هم الهداة. کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۱. بصائر الدرجات آن چاپ برنامۀ کامپیوتری توش هست، صفحۀ ۲۹؛ چاپ آقای معلم، جلد ۱، صفحۀ ۷۸.

یک روایت هم از این باب بخوانم. هر یک از این باب‌ها یک روایت یادداشت کردم، آن روایتی از شهداء علی خلقه که در بصائر صفحۀ ۸۱، این روایت این است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى‏ وَ كَذلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ قَالَ نَحْنُ الشُّهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ مَا ضَيَّعُوا مِنْهُ.»

ماها گواه هستیم باید روشن کنیم که چه مقدار از حلال و حرام پیش مردم مانده چه مقدارش را از دست دادند و ضایعش کردند و تغییر دادند. که این روایت، این متنی که خواندم با سند صحیح در صفحۀ ۵۱۶ این آمده ولی یکی دو تا کلمه‌اش افتاده در این چاپ قدیمی، این چاپ آقای معلم، جلد ۲، صفحۀ ۴۷۹ اصلاح شده. هر دو عن ابی بصیر است من آن متنی را که خواندم به دلیل اینکه متن کامل‌تر بود افتادگی نداشت خواندم. و الا آن سند صحیحش در صفحۀ ۵۱۶ است که نحن الشهداء علی الناس. البته یک نسخه بدل هم نحن الشهداء علی الناس بما عندنا من الحلال و الحرام و ما ضیّعوا منه. ولی آن چیزی که مجموعا هست ترجیح ظاهرا با ما عندهم است، مجموع موارد را که نگاه کنیم عندهم در بیشتر موارد هست یعنی می‌خواهد بگوید آن حلال و حرام ماهایی که در نزد سنی‌ها هست ما باید تعیین کنیم که کدام چه مقدارش حلال است چه مقدارش حرام است. یک مقدمۀ دومی من داشتم می‌خواستم این را بیان کنم حالا همینجا همین مقدمه را اشاره کنم اینکه اینجور نیست که همۀ مطالبی که در نزد عامه باشد باطل باشد، نه عامه بسیار مطالب درست هم در میان عامه وجود دارد. یک روایتی هست روایت صحیح السندی هم هست می‌آیند از امام علیه السلام سؤال می‌کنند آیا در نزد عامه چیز درست و درمانی هم وجود دارد؟ امام علیه السلام می‌فرمایند که ان رسول الله انال و انال و انال. ولی آن که می‌تواند تمام واقعیت و حق در اختیارش هست ما هستیم، آنها دارند ولی مجرد مراجعۀ به آنها کافی نیست برای اینکه بفهمید کدامش درست است کدامش غلط است باید به ما مراجعه کنید. روایت انال و انال را اگر مراجعه کنید من اینها را یادداشت نکرده بودم ولی موقعی در بعضی از فضاهای مجازی به یک تناسبی روایت‌های انال و انال را، روایت‌های مهم و جالبی هم هست صحیح السند هم هست اشاره به همین نکته که دو مرحله است، یکی اینکه اینجور نیست که در میان عامه چیزهای درست نباشد هست، ولی اینکه انسان بخواهد مراجعه کند به عامه بسنده خودش را مکفی بداند نه، به آنها هم مراجعه می‌کند باید بیاید عرضه بشود بر ما تا مشخص بشود که کدام‌هایش درست است کدام‌هایش خطاست. این روایت‌های شهداء علی الناس همین است، این روایت اشاره به همین است، می‌گوید که ما هستیم که گواه بر مردم هستیم که کدام یک از حرف‌هایی که اینها می‌زنند درست است، کدام حرفش غلط است، آخرش اینجور نیست که همینجور اکتفا کنید بروید پیش عامه و تمام، نه، بروید پیش عامه، ولی باید بیایید آخرش آن چیزی که تعیین کنندۀ نهایی هستند ما هستیم، این تعبیری که در این روایات هست.

**شاگرد:** حالا مجرد شهدا بودن مستلزم ابلاغ هم هست؟

**استاد:** حالا اینها نکاتی دارد، نکاتی دارد که من بعد در موردش صحبت خواهم کرد.

یک باب دیگری هست، باب ان الائمة هم الهداة، که کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۱ هست، در بصائر الدرجات، صفحۀ ۲۹، چاپ آقای معلم جلد ۱، صفحۀ ۷۸. من یک روایت هم از این باب بخوانم فی صحیحة الفضیل قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل و لکل قوم هاد فقال کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم. قرن یعنی گروهی از مردم، جماعت، نسل. کل امام هاد للقرن الذی هو فیهم. هر امامی هدایتگر آن نسلی هست که آن امام در آنها هست. این من مخصوصا این روایت را آوردم چون این برای بحث‌های ما خیلی تأثیر دارد چون گاهی اوقات مثلا آن چیزی که در مجموع از روایات استفاده می‌شود این است که هر امام نسبت به نسل خودش وظیفه دارد، اما امام نسبت به نسل‌های بعدی وظیفه ندارد. هر امامی وظیفه‌اش مربوط به مأمومین زمان خودش است نه مأمومین زمان دیگر. و این تأثیری دارد در بحث‌های اصولی، تأثیر بسیار جدی دارد. این یک سری روایات.

یک سری روایات داریم روایات لزوم اظهار علم در ظرف بدعت، وقتی بدعتی اذا ظهرت البدع فللعالم ان یظهر علمه که این در کتاب‌های عامه وارد شده در کتاب‌های ما هم وارد شده من فرصت نکردم مراجعه کنم ببینم به عین این تعبیری که در کتاب‌های عامه وارد شده سند صحیح دارد یا ندارد، در روایت‌های ما هست ولی آن چیزی که من دیدم سند صحیح نبود ولی مضمونش که یک کمی هم هست این در بعضی روایات هست، با سند صحیح، صحیحۀ «مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بِدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ وَلِيّاً مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا بِهِ يَذُبُّ عَنْهُ يَنْطِقُ بِإِلْهَامٍ مِنَ اللَّهِ وَ يُعْلِنُ الْحَقَّ وَ يُنَوِّرُهُ وَ يَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ يُعَبِّرُ عَنِ الضُّعَفَاءِ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ وَ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ.» (کافی، جلد ۱، صفحۀ ۵۴).

این هم یک سری مجموعه‌ای که امام علیه السلام. حالا بعضی از اینها وظیفه بودن این کار را برای امام تعیین می‌کند، بعضی‌های اینها این است که حالا وظیفه هم معلوم نیست باشد، به هر حال شأن امام این است، امام این کاره است، حالا وظیفه‌اش هم هست یا نیست خیلی مهم نیست وظیفه‌اش باشد یا نباشد، البته بعضی‌هایش که به عنوان وظیفۀ امام هم شاید تعیین بکند. و در مناظراتی که خود ائمه علیهم السلام با مخالفین داشتند یا مناظراتی که اصحاب ائمه در حضور ائمه با مخالفین داشتند یا در حضور ائمه نبوده ولی ائمه به آنها صحه گذاشتند روی آن نکات تکیه شده که اصلا شأن امام این است که اشتباهاتی که در جامعه هست اصلاح کند دیگر، جامعه انحراف درش ایجاد می‌شود امام برای این هست که خدا قرار داده این انحرافات را اصلاح کند. وظیفۀ امام اصلا علت ماهوی نصب امامت اصلاح کژی‌ها و ناراستی‌هایی هست که در جامعه ایجاد شده. من حالا سه تا چیز را اینجا یادداشت کردم مراجعه کنید مطلب مناظرۀ امام صادق علیه السلام با زندیق، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۸؛ مناظرۀ هشام بن حکم با عمرو بن عبید، در بصره، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۹، که امام علیه السلام به عمرو بن عبید می‌گویند مناظره را برای من نقل کن، هشام بن حکم می‌گوید خجالت می‌کشم نقل کنم، حضرت می‌گوید اذا امرتکم بشیء گوش کن دیگر، خجالت می‌کشم یعنی چی، فافعلوا یا یک همچین تعبیری.

یک چیز دیگر هم هست کسی می‌آید در حضور امام صادق علیه السلام که مناظره کند هشام بن حکم امام بهش دستور می‌دهند در حضور امام مناظره کند، کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۱، رقم ۴.

حالا من این چند تا را یادداشت کردم زیاد هست، در مناظرات دیگری هم این مطلب هست که اصلا وظیفۀ امام و هدف غایی برای نصب امام بحث اصلاح کژی‌ها و اشتباهاتی هست که در میان جامعۀ اسلامی رخ داده، خب این یک مرحله. از آن طرف ممکن است شخصی تصور کند که نه اصلا امام علیه السلام وظیفه‌ای ندارد. یک بابی هست در بصائر الدرجات این باب مفصل آمده، بصائر الدرجات، صفحۀ ۹۴، چاپ‌های قدیمی که برنامۀ کامپیوتری در چیز هست و باب بعدی‌اش، یک بابی هست خیلی روایت دارد که ازش استفاده می‌شود مردم باید بروند پیش امام سؤال بکنند ولی امام وظیفۀ جواب ندارد. مردم وظیفۀ سؤال دارند امام علیه السلام وظیفۀ جواب ندارد. این روی دو دسته روایت‌ها را ببینیم آیا با همدیگر اصلا تنافی دارند، تنافی ندارند، چجوری تنافی اینها را برطرف کنیم؟ به نظر می‌رسد این روایت‌ها اصلا با هم تنافی ندارند، ببینید دو بحث هست، اوّلا یک نکته‌ای ابتداءً بگویم، اینکه مردم می‌آیند سؤال می‌کنند اینها، یک نکته‌ای را هم من عرض بکنم ما چند گروه روایات داریم که ممکن است مخالف این روایات تلقی بشود، یکی بحث این لزوم سؤال علی الناس و عدم لزوم جواب بر امام علیه السلام، یکی این روایات است. مهم این دسته روایات است که باید بررسی بشود، و الا یک سری روایت‌های دیگری هست که در علم امام هست که می‌گوید خدا به ائمه علم داده ولی آنها می‌توانند این علم را در اختیار مردم قرار بدهند می‌توانند در اختیار مردم قرار ندهند، این روایات. هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب به این تمسک شده. این مسیر دوم اصلا روایت مهمی نیست در این بحث، چون تصریح نشده در حلال و حرام است، ما ممکن است بگوییم اصلا مربوط به حلال و حرام نیست، تمام علم ما کان، ما یکون ما هو کائن را به ائمه داده آنها وظیفه ندارند، دلشان خواست جواب می‌دهند، دلشان نخواست جواب نمی‌دهند. اصلا مصحف فاطمه که می‌گوید یک حلال و حرام توش نیست در مصحف فاطمه، این یکی از علوم ائمه است، این مصحف فاطمه در اختیار ائمه هست، می‌خواهند مصحف فاطمه را مطالبش را به دیگران بگویند، می‌خواهند نگویند. این ندارد مربوط به حلال و حرام است، مهم آن قسم اوّل هست که لزوم سؤال بر مردم آن چیزهایی هست که مردم باید سؤال کنند، در این چیزهایی که مصحف فاطمه اصلا لازم نیست سؤال کنند، سؤال مردم چی چی‌ها را باید سؤال کنند؟ آن چیزهایی که باید بهش عمل بشود، حالا عمل به معنای عام است، چه اعتقاد باید بهش داشته باشند، عمل جوارحی یا عمل جوانحی، یا اعتقاد داشته باشند یا عمل خارجی باید داشته باشند، خب اینها باید بروند سؤال کنند امام زمان را بشناسند، به امام زمان پایبند باشند که اعتقاد به امام. یا امام را بشناسند ازش احکام حلال و حرام سؤال کنند به آن حلال و حرام عمل کنند، لزوم سؤال ناظر به آنهاست. مهم این دسته روایات است که خیلی هم روایات زیاد داریم آن لهذا فامنن او امسک آنها چون با این روایات قابل جمع راحت هست که بگوییم مربوط به حلال و حرام نیست، علم‌های مختلفی که هست آن می‌گوید هر چی از امام سؤال کنید لازم نیست امام جواب بدهد، خب در بعضی موارد ممکن است لازم باشد آن عام و خاص هست و تخصیص می‌زنیم آن مشکل نیست. مشکل اصلی این لزوم سؤال در مردم هست که مربوط به چیزهایی هست که مردم باید سؤال کنند ولی امام علیه السلام پاسخش مربوط نیست. به نظر می‌رسد که این معنایش این نیست که امام اصلا مردم را هدایت نکند، آنجایی که سؤال می‌کنند لازم نیست پاسخ بدهد، خب همان زمان، ولی بعدا آیا لازم هست جواب بدهد بعدا لازم نیست هدایت بکند یا نکند به آن ربطی ندارد. این است که این حرف بعضی افراد انتظار داشتند که ما وقتی سؤال می‌کنیم امام علیه السلام باید همانجا پاسخ ما را بدهد. نه به تعبیر دیگر ما دو تا قاعده در اصول داریم، یکی قاعدۀ تأخیر بیان از وقت خطاب، یکی قاعدۀ تأخیر بیان از وقت حاجت. آن چیزی که از این روایات استفاده می‌شود حداکثر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است نه جواز تأخیر بیان از وقت حاجت است این یک مرحله جواب. جاهایی هم که تأخیر بیان از وقت خطاب به تأخیر بیان از وقت حاجت می‌انجامد احیانا ممکن است امام علیه السلام جواب ندهد ولی به خاطر عناوین ثانویه است آن روایت گروه اوّلی که می‌گوید امام وظیفۀ هدایت دارد آن در جایی هست که امام علیه السلام احیانا ممکن است امام علیه السلام یک جایی زمینه‌اش نباشد تقیه باید بکند، اینکه مسلم است، یکی از نکاتی که ائمۀ معصومین باعث می‌شده که احکام را بیان نکنند کما قال الله تبارک و تعالی و انزل الله علی رسوله بحث تقیه است، اینکه مسلم است که امام علیه السلام هر چی از دهان مبارکشان خارج می‌شود عین حق نیست، احیانا اعطاک من جراب النوره هم هست، این مسلم است، ولی بحث سر این است که این یک بحث اینکه احیانا در تمام اصول بخواهد پاسخ داده نشود این نمی‌شود. حالا این بحثی که من چیزهای کلی بحث را اینجا اشاره کردم، اینها نکات خیلی ریزی این بحث دارد، یکی یکی باید این نکات را بحث بکنیم، عرض کردم اینها چند مرحله بحث دارد، یک بحث بحث این است که آیا امام علیه السلام نسبت به عامه وظیفه دارد یا ندارد؟ یک. دو امام علیه السلام نسبت به خاصه وظیفه دارد یا ندارد؟ سه، آیا بحث تقیه باعث نمی‌شود که این وظیفه در این بحث اثرگذار باشد؟ و نکات دیگر و روایاتی که مثلا یک سری روایاتی داریم که ائمه می‌گویند که به عامه این مطالب را نگویید بگذارید اینها در جهالت و ظلالت خودشان بمانند، آن روایات را باید چه کار کنیم؟ امثال اینها و نکات دیگری در این بحث هست که نکات مفصلی هست که ما باید بهش بپردازیم. حالا من بعضی از مقدمات این بحث را شروع کردم ان شاء الله اگر یک موقعی توفیق شد نکات دیگر این بحث را هم یکی یکی باز می‌کنیم و در موردش صحبت خواهیم کرد. امروز احتمالا روز آخر ماه رمضان باشد و به هر حال ما، ما بچه که بودیم می‌گفتیم روز بیست و نهم ماه رمضان می‌گفتیم روز اللهم غشنی است دیگر اینقدر روزه غش می‌آید می‌گوید خدایا غش دیگر بس است، اللهم غشنی، ولی حالا از شوخی گذشته ان شاء الله که خدا همۀ ما را از برکت‌های ماه رمضان و ثواب‌هایی که در این ماه رمضان مقرر کرده که در روایت هست که این ثواب‌ها شب عید فطر داده می‌شود، ان القاریجار انما تعطی اجرته عند فراغه من عمله ذلک لیلة العید. این روایتی که از امام وارد شده است، سؤال می‌کند راوی که شنیدم که لیلة القدر پاداش می‌دهند، ثواب می‌دهند، حضرت فرمودند نه کارگر وقتی کارش تمام شد کل ماه رمضان یک بستۀ واحد است، یک قرارداد یکپارچه است، این قرارداد وقتی تمام می‌شود حالا دیگر حساب و کتاب می‌کنند قرار است پاداش بدهند. معروف است می‌گویند که، احتمالا شاه عباس است کی است یکی از شاه‌ها می‌گوید که آخر روز که می‌شد وقتی، مسجد شاه اصفهان را می‌ساختند کجا را می‌ساختند می‌آمده و مزد می‌داده. بعضی‌ها می‌آمدند برای اینکه خودشان جزء کارگرها جا بزند دست‌هایش را خاکی می‌کردند و اینها و به آنها هم مزد می‌داده. خلاصه اینها کاری نکردند فقط دست‌هایشان را خاکمال کردند، می‌گوید می‌دانم ولی بالأخره اینها کسانی هستند که لا اقل دست‌هایشان را خاک مال کردند. خدایا ما بالأخره دست‌هایمان را خاک مال کردیم امید داریم که بر ما ببخشید و ما را از برکت ماه رمضان محروم نکرده باشی.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اللَّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الحُجَةِ بنِ الحَسَن صَلَواتُکَ علَیهِ و عَلی آبائِهِ فِی هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِیلًا وَ عَیْناً حَتَّى تُسْکِنَهُ أَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتعَهُ فِیهَا طَوِیلا

اللهم صل علی محمد و آل محمد